



هنگامه مظلومی

فوتبال، قدرت و جنسیت

به یک کد دوگانه یا این-یا آن تقلیل پیدا می‌کند.^۳ مگر نه این است که همیشه تماشاچی دست به این انتخاب دوتایی می‌زند: این تیم یا آن تیم. او انتخابش را کرده و اکنون قادر است در کشوری آرام به تجربه آن تقابلی بنشیند که پلورالیسم و جهانی شدن و پست‌مدرنیسم به خیالشان قبلا قالش را کنده‌اند. اما آیا این تجربه و مشارکت مجازی، سهمی از قدرت را از آن بینندگان و هواداران می‌کند و حضورشان را سرنوشت‌ساز یا نه، تضادهای واقعی را در تضادی نمادین فرو می‌نشانند؟ یا اصلا شاید چیزی بین این دو؟ متفکر پست‌مدرن بر این باور است که این انتخاب دوگانه و این مشارکت مجازی تنها الگوی بازدارنده‌ای است که امکان شکل‌گیری هر عمل رادیکالی را منتفی می‌سازد. این پاسخ بودریار است. اما پرسش فوق‌موضوع و تحلیل‌های پیچیده و متفاوتی را پیش می‌کشد، موضعی که با افزودن سهم جنسیت و جایگاه زنان در این مقوله صد برابر امکان مقایسه و انتخاب میان خود را دشوار می‌کند و اصلا چه بسا نیازی به انتخاب نباشد.

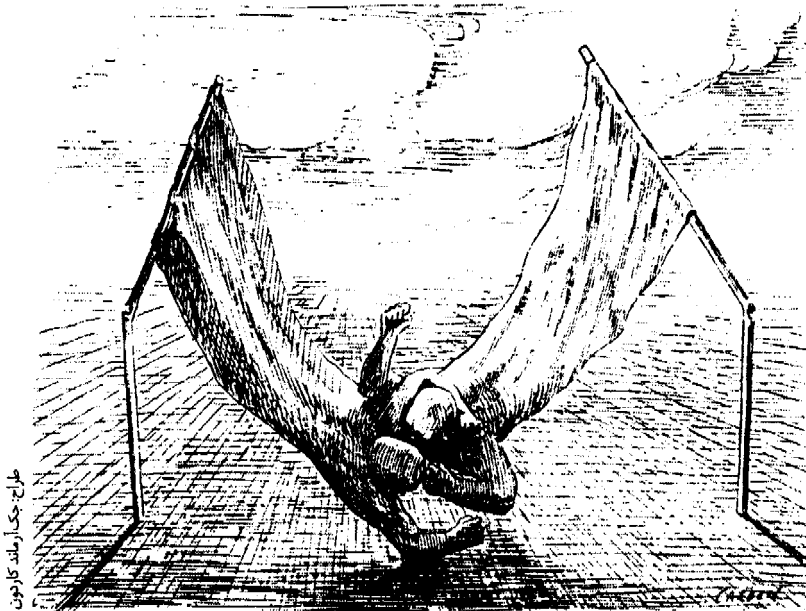
۲. کم‌نوده و نیستند عرصه‌هایی که زنان هیچ‌گاه از آن‌ها سهمی نبرده‌اند. از عرصه عمومی به طور کلی گرفته تا اجزای آن همچون اشتغال، سیاست، فرهنگ و ورزش. همین عدم برابری و توزیع متعصبانه امکانات، انگیزه اغلب فمینیست‌های موج اول گشت تا با شبیه کردن زنان به مردان این حقوق را احقاق کنند. بعدها البته فمینیست‌های موج دوم از تاکید بر شباهت و تساوی کوتاه آمدند و در یک گام به پیش، نفس زن بودن را واجد ارزش تلقی کردند. اما گذشته از این‌ها، همه فمینیست‌ها چه موج اولی و چه دومی، همواره بر سر ورود به عرصه‌های ممنوع با اجتماع خود جنگیده‌اند، تاوان‌ها پرداخته‌اند و موفقیت‌ها کسب کرده‌اند. اما باید پذیرفت که فمینیست‌ها نسبت به عامه زنان یک اقلیت‌اند و انتخاب این عامه در اغلب موارد، کشمکش‌های پرهزینه نبوده است. آن‌ها آن چنان

تفاوت را از معنایش تهی می‌کنند؟ حال اگر به فوتبال، این پدیده ورزشی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... برگردیم، آن را جهانی شده باز می‌یابیم. از سویی ورزشی است گردآورنده میلیون‌ها انسان زیر نام تماشاچی یا همگون‌کننده ۱۱ فوتبالیسته هر کدام با تباری متفاوت زیر پرچم واحد یک کشور و از سوی دیگر، همین فوتبال مبارزه‌ای است تمام عیار میان دو کشور یا دو ملت تحت عنوان دو نام جداگانه، دو کلیت متمایز. تقابل دو ملت در این بازی جهانی بازتولید مرزی است که پیش‌تر با قیچی جهانی شدن، پنداری، گسسته بود. ملی‌گرایی در هر شکلی همواره سبب امتزاج عده‌ای و افتراق با عده‌ای دیگر می‌شود و نتیجه این امتزاج و افتراق بی‌شک چیزی جز خشونت نیست. خواه در هیاتی نمادین، خواه واقعی. خشونت و جنگ از اثرات لاینفک تشدد ملی‌گرایی است. جایی که قدرت به شکل برهنه خود ظاهر می‌شود. اکنون که مرزهای دیرینه ملی به سان گذشته بازشناخته نمی‌شود، ناسیونالیسم از پنجره وارد می‌شود. گویی هر امر جهانی شدمای خانه خود را در جایی دیگر جست‌وجو می‌کند. فوتبال تنها یکی از عرصه‌هایی است که خشونت و تقابل تاریخی، خود را در آن باز می‌جویند: در یک تصویر، تصویر مجازی، در فوتبال و دقیقا همین بروز نمادین کشاکش قدرت‌هاست که اوضاع نابسامان پیش از جام جهانی ۲۰۱۰ را چندی آرام می‌کند. حال اگر یک مسابقه فوتبال را به سیاق 'بودریار' یک وانموده در نظر بگیریم که رسانه عرضه‌اش می‌دارد، اینک این وانموده است که واقعیت را برای ما می‌سازد: یک فراواقعیت. زمینهای که تجربه‌ای فراواقعی (واقعی‌تر از واقعی) از قدرت عریان را نصیب‌مان می‌کند. تازه اگر به مقوله برد و باخت نیز نظر کنیم، بیشتر ترغیب می‌شویم که تحلیل بودریار را به پدیده فوتبال تعمیم دهیم: زندگی با یک سیستم قواعد دوگانه کنترل می‌شود. سیستمی که در آن گزینش سوال - جواب آزمون

۱. فوتبال امروزه به عنوان مهم‌ترین ورزش هر کشور شناخته می‌شود. جام جهانی همواره بیشترین میزان مخاطب را در سراسر دنیا همراه خود می‌کند. مخاطبانی انبوه‌تر از مخاطبان هر رشته ورزشی دیگر. جام جهانی بیش از آنچه در نگاه نخست به نظر می‌رسد، قدرتمند است. چنان که امسال همانند مسکنی برای التهاب‌های سیاسی هر دم فزاینده جهان عمل کرد و آن قدر پیچیده، که باز هم پاسخ سر راستی به این پرسش نداد که بالاخره این مراسم ورزشی همگون‌کننده ملت‌ها در یک نقطه زمانی است یا متمایزکننده آن‌ها. البته فوتبال تنها پدیده‌ای نیست که این مکانیزم دوگانه همگونی و تمایز را با هم پیش می‌برد. اگر بپذیریم که اکنون مدتی است که قدم به عصر جهانی شدن گذاشته‌ایم، هر امر جهانی شده‌ای قادر است مرزهای پیشین را بردارد و در این عرصه بی‌مرز و کران خطوطی از جنس دیگر رسم کند. این یک تناقض است. جهانی شدن در ذاتش نیز متناقض است: "جهانی شدن هم می‌تواند صحنه گذاشتن بر فرهنگ‌های محلی را تقویت کند و هم این که می‌تواند به بی‌اثر شدن آن فرهنگ یاری رساند".^۱ اما باید به یاد داشته باشیم که اولین مفهوم بردازی جهانی شدن، در قالب اصطلاحاتی چون پلورالیسم و دهکده جهانی انجام شد. این روند که ریشه در اقتصاد و شرکت‌های فراملی دارد این گونه می‌نماید که هر گونه مرزی، اعم از ملی، مذهبی، فرهنگی و... را در می‌نوردد:

"آمیختگی، مفهوم درون‌گرایانه فرهنگ را مغشوش می‌کند، همان مفهومی که شالوده ملی‌گرایی رمانتیک، نژادپرستی، قومیت‌گرایی، گذشته‌گرایی دینی و میهن‌پرستی مبتنی بر تمدن و ماهیت‌باوری فرهنگی است."^۲

اما آیا به راستی این تفاوت‌ها و تمایزها دود می‌شوند و به هوا می‌روند؟ یعنی در فرمی دیگر بازتولید نمی‌شوند؟ یا چنان متکثر می‌شوند که سر آخر کلمه



طراح: جک آرماند کارتون

که دیده شده است راه ترفیح کمبودهای خود را در عرصه‌هایی دیگر جسته‌اند. عرصه‌هایی که معمولا نه تنها ناتوان از حل تبعیض بوده‌اند، بلکه زمینه را بیش از پیش بر بروز نابرابری‌های دیگر گشوده‌اند. شیفتگی زنان به سرپال‌های خانوادگی در پاسخ به ناکامی‌های خود در خانواده، روی آوردن به مصرف مجنونانه در پاسخ به تهی بودن زندگی زنان از معنا و فقدان ارزش قائم به خود در آنان، از جمله عکس‌العمل‌های منحرف است به رنجی تاریخی. چنین است که گویی اکثر زنان ناگاهانه مشکلات خود را از جایی به جایی دیگر فراموش می‌افکنند و یا آگاهانه جدال بر سر عرصه‌های قدرت را مقرون به صرفه نمی‌دانند. چنان که در تاریخ هنر مدرن نیز دیده‌ایم که اکثر هنرمندان زن، میدان نقاشی را که لبالب بود از انبوه پیشکسوتان مرد، خالی گذاشتند و به دنبال شیوه‌های بیان پیش‌تر تسخیر نشده رفتند. خشونت قدرت و جدال از جمله بزرگ‌ترین زمینه‌هایی هستند که همواره زنان را بیرون از خود گناشته‌اند: حتی نزد ذات‌گرایان، زنان با این زمینه‌ها ذاتا بیگانه تصویر شده‌اند یعنی مردان خشونت و زنان تسلیم. اما اکنون که دیگر مبرهن شده است که این گونه دوگانه‌انگاری‌ها بین دو جنس، بیشتر نشان مفاهیم تثبیت شده‌ای است برای کسب قدرت تا تاکید بر تفاوت برای رسیدن به برابری؛ باید میل خشونت در زنان را به رسمیت شناخت و رد پای این میل رانده شده را در زمینه‌های دیگر جست‌وجو کرد. چرا که زنان بیش از مردان فراقکنی را آموخته‌اند چنان که هر فرودستی می‌آموزد. بنابراین از یک منظر می‌توان روی آوردن هر چه بیشتر زنان به فوتبال را نوعی مداخله‌جویی در قدرت و خشونت در شکل مجازی خود تفسیر کرد. حال پرسش پیشین دوباره رخ می‌نماید. در حالت نخست می‌توان به بودریار تاسی جست و گفت این اشتیاق و مشارکت در عرصه فوتبال، عملا می‌تواند مقدار زیادی از خواست قدرت را در صحنه‌های واقعی (اگر کلا صحنه واقعی و مهم‌تری وجود داشته باشد) بی‌انجام گذارد. اما می‌توان از منظری دیگر هم به ماجرا نگاه کرد (که البته هیچ کدام را بر دیگری برتری نمی‌دهم)؛ اگر توافق کنیم که فوتبال اکنون یک پدیده فرهنگی است می‌توانیم آن را به عنوان یکی از مظاهر فرهنگ عامه نیز دسته‌بندی کنیم. مودلسکی در باب جنسیت و فرهنگ عامه بر این عقیده است که نحوه تفکر و احساس ما در مورد فرهنگ توده‌ای، قدری با نظر ما در مورد زنان پیوند دارد. به طرزیکه در یک سمت زنان و فرهنگ توده‌ای قرار می‌گیرند و در سمت دیگر، مردان و فرهنگ والا. قضاوت از این به بعد بسته به این

است که چه اندازه به فرهنگ عامه اعتماد داشته باشیم. اگر آن را عرصه‌ای بدانیم برای بروز علاقه‌های عامه و بلندگویی برای رسیدن صدای آن، فرهنگ عامه عرصه‌ای است که زنان می‌توانند بیش از سایر چیزها آن را از خود بنانند و خود را در آن تثبیت کنند. و اگر نه فرهنگ عامه وسیله‌ای است برای شکل دادن به سلیقه، خواست‌ها و کنترل توده. آن گاه باید بپذیریم که فرهنگ عامه پدیده‌ای است برای انقیاد زنان و دیگر طبقات فرودست. به این معنی که این فرهنگ یک داستان است که برای مخاطبانش روایت می‌شود و چنان که انگ می‌گوید: تخیل و داستان... منشا لذت است، زیرا واقعیت را به موضوعی ثانوی تبدیل می‌کنند زیرا راه‌حل‌های خیالی برای تعارض‌های واقعی بر می‌سازد.^{۳۰} بنابراین می‌بینیم که فوتبال چه در شکل وجهی از فرهنگ عامه و چه در قالب فرا واقعیتی که دنیای ما را شکل می‌دهد، برای زنان دارای تهدید و فرصت هر دو با هم است. فرصت‌هایی که بهره‌مندی از آنان لاجرم تهدیدها را نیز در پی می‌آورد. زنان اکنون به واسطه رسانه‌های شدن فوتبال، قادرند به این پدیده توجه بیشتری کنند و از مخاطبان جدی آن محسوب شوند. فوتبالی که پیش‌تر به سان یک دنیای نرینه از ورود هر گونه عنصر مادینه‌ای به خود جلوگیری می‌کرد، اکنون عرصه‌ای است که زنان روز به روز به دانش خود در بابش می‌افزایند، در آن شرکت می‌کنند و به عنوان مخاطب دست به انتخاب‌های دوتایی می‌زنند. اکنون زنان فرصت این را دارند که با چنین مشارکتی به عرصه علائق منحصرآ مردانه انگاشته شده قدم گذارند و در نتیجه این اشتراکات، زبان یکدیگر را بهتر بفهمند:

اگر زنان منحصر به دنیای به اصطلاح زنانه شوند و روابط با همجنس صرفا برای آن‌ها مجاز محسوب گردد و مردان نیز به همین منوال، آن گاه زنان و مردان چه کار مشترکی انجام می‌دهند؟ چه چیزی برای آنان مطرح است که درباره آن گفت‌وگو کنند؟^{۳۱} بلی، بازگشایی درهای بسیاری از سرزمین‌های ممنوعه به روی زنان می‌تواند فرصتی باشد برای افزایش سهم و نقش زنان در زندگی، جابجایی سهمی از قدرت به نفع آنان و در نهایت آگاهی بیشتر از حقوق مسکوت مانده. اما از طرف دیگر به شکل متناقضی نیز می‌تواند تلاش زنان برای مشارکت‌جویی در عرصه‌های قدرت را در قالب تجربه‌ای مجازی از قدرت مستحیل کند و عملا توجه آنان را از حقوق پایمال شده تاریخی خود به مصرف صرف تولیدات رسانه‌ای تقلیل دهد و در آخر به قول بودریار:

- پانوش‌ها
 ۱. استوری، جان: مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه، ترجمه حسین پاینده، تهران، نشر آگه.
 ۲. همان.
 ۳. پاول، جیمز: پست مدرنیسم، ترجمه حسینعلی نوری، موسسه فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نظر.
 ۴. استوری، جان، همان.
 ۵. برنارد، جسی: دنیای زنان، ترجمه شهرزاد فوفن، تهران، نشر اختران.
 ۶. پاول، همان.